

کدام یک می تواند درباره الگوی پیشرفت نظر دهد

عقلانیت اجتهادی یا فلسفه اسلامی؟

گفت و گو با دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی رئیس انجمن علمی فلسفه دین

محمدجواد استادی - یونس تسلیمی

فکت‌ها را ملاک خودشان قرار می‌دهند. بنابراین شاید فلسفه به‌عنوان یک بحث کاملاً نظری، به‌طور کلی تأثیری جدی بر توسعه نداشته باشد اما با این حال، فلسفه از جهات خاصی می‌تواند در توسعه دخالت داشته باشد. یکی از حوزه‌های دخالت فلسفه در توسعه، باز کردن و گسترش مفهوم توسعه و مفاهیم مرتبط با آن است؛ به عبارت دیگر اینکه توسعه یعنی چه و چه چیزی توسعه است و چه چیزی توسعه نیست، از حوزه‌های دخالت فلسفه در توسعه است. علاوه بر باز کردن مفاهیم، فلسفه می‌گوید که این مفاهیم چه اقتضائاتی دارند و مبتنی بر چه پیش‌فرض‌هایی هستند. مخصوصاً پیش‌فرض‌های ارزشی که برای هر توسعه‌ای مهم است. فلسفه همچنین می‌تواند در زمینه جهت‌گیری توسعه هم بحث کند و در این زمینه به توسعه کمک کند؛ یعنی بحث در این زمینه که توسعه چه جهت‌گیری کلی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و...) باید داشته باشد و کدام یک از این جهات می‌تواند اولویت بیشتری داشته باشد، می‌تواند بر عهده فلسفه باشد. حتی اینکه خود دیدگاه نظری قائم بر این مسأله به چه صورتی است، دارای چه مشکلاتی است و آیا به‌طور کلی کافی هست یا نیست هم به فلسفه مربوط است.

موضوع بعدی که فلسفه می‌تواند به توسعه کمک کند در حوزه تعیین و تشخیص شاخص‌هاست. توسعه شاخص‌ها و ابعاد مختلفی دارد (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و...) که برای هر کسی می‌تواند یکی از این ابعاد مهم باشد. وضعیت مطلوب ما در هر یک از این شاخص‌ها مبتنی بر نگرش بنیادی‌ای است که در سیاست، اقتصاد، اجتماع و فرهنگ و... داریم. محل بحث این نگرش‌های بنیادی، فلسفه است. اگرچه فلسفه‌ای که این مباحث را مطرح می‌کند، دیگر فلسفه محض نیست، بلکه فلسفه‌های مضاف است، مثل فلسفه سیاست، فلسفه اقتصاد، فلسفه علم، فلسفه حقوق و...

ما برای آنکه الگویی متناسب با خودمان داشته باشیم، باید عناصر اصلی کار برایمان روشن باشد. وقتی این عناصر روشن شد، بر اساس آنها می‌توانیم الگوهای دلخواه خود را ایجاد کنیم؛ الگوهایی که مسائل ارزشی و فکری ما را تأمین کند. اینها مهم‌ترین موضوعاتی هستند که فلسفه با آنها، می‌تواند به ایجاد الگوی توسعه کمک کند. البته اشکالی که به کار اهل فلسفه در این زمینه وارد است و متأسفانه در جامعه ما هم وجود دارد، این است که آن قدر در مباحث نظری درجا می‌زنند که هیچ‌گاه کار به بخش عملی و کاربردی نمی‌رسد تا در نهایت چارچوب اولیه‌ای برای کار شکل بگیرد. به عبارتی دیگر، اهل فلسفه گرچه در مواقعی می‌توانند مفید واقع شوند، ممکن است در مواقعی هم مضر واقع شوند؛ یعنی ممکن است که فکت‌ها، واقعیت‌ها و مسائل دیگر را مورد توجه قرار ندهند.

حمیدرضا آیت‌اللهی در سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای مذهبی و معتقد متولد شد. او پیش از انقلاب به تشویق خانواده خویش به تحصیلات حوزوی روی آورد و کرمان را برای ادامه تحصیل و بهره‌مندی از اساتید حوزه علمیه شهر قم ترک نمود اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به تحصیل آکادمیک روی آورد و مدرک کارشناسی خود را در رشته فیزیک کار بردی و از دانشگاه تهران اخذ نمود. سپس علائق او به مباحث علوم انسانی و فلسفی باعث شد تا برای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، رشته فلسفه غرب دانشگاه تهران را انتخاب نماید. این پژوهشگر ایرانی حوزه فلسفه، در سال ۱۳۷۶ دکتری خویش را در رشته فلسفه و از دانشگاه VUB بروکسل بلژیک اخذ نمود. آیت‌اللهی در طی این سال‌ها پژوهش‌های خویش را بر موضوعاتی چون فلسفه دین، منطقی، آراء فیلسوفان از بیکن به بعد، فلسفه علم، فلسفه سیاست، فیزیک، علم و دین متمرکز کرده و مقالات و کتب مختلفی را نیز در این زمینه منتشر نموده است. او در دانشگاه‌هایی چون علامه طباطبائی، صنعتی شریف و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تدریس داشته است. از جمله فعالیت‌های اجرایی این استاد دانشگاه می‌توان به مواردی چون «ریاست انجمن علمی فلسفه دین ایران»، «دبیر «انجمن دوستی ایران و یونان»، عضو «انجمن بریتانیایی فلسفه دین» و «ریاست پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» اشاره نمود. همچنین کتاب‌هایی چون «فلسفه دین»، «سنجش‌هایی در دین پژوهی معاصر»، «خدا و دین در جهان پسا مدرن» و «چالش‌های بنیادین ما در علم، دین و سیاست» از جمله آثار چاپ شده او هستند. دکتر آیت‌اللهی باور دارد که خود فلسفه اسلامی، اصلاً به درد توسعه نمی‌خورد. مگر آنکه از ایشخوَر این فلسفه، یک نظام فکری و نگاه جدید را پی بگیریم تا بتوان بر اساس این نظام فکری، به فکت‌ها و واقعیت‌های اجتماعی روز هم یک نگاه بیرونی داشت.

میزان دخالت فلسفه در شکل‌گیری و تکامل الگوی توسعه چیست؟

بحث از توسعه، طیف عریضی را به دنبال دارد که این طیف، از مسائل نظری آغاز می‌شود و به مسائل عملی می‌رسد. توسعه وقتی محقق می‌شود که عملاً شاخص‌هایی برای آن داشته باشیم. بر اساس این شاخص‌ها است که می‌توانیم بگوییم آیا این توسعه محقق شده یا نه و آیا اساساً آنچه رخ داده، توسعه یا پیشرفت است یا نه. چون وضعیت چنین است، احساس می‌کنیم در توسعه احتیاج به یکسری واقعیت‌ها (فکت‌ها) داریم که باید توسعه را برای ما مشخص کنند. معمولاً کسانی که در زمینه توسعه کار و مطالعه می‌کنند، این



اما از اینجا به بعد، کار بر عهده کسان دیگر است. در واقع پس از درست شدن و مشخص گردیدن این مسائل، فلسفه بیش از این نباید جلو آمده و وارد موارد اجرایی گردد. برای مثال، فلسفه میانی تفکر سیاسی را مشخص می کند اما اینکه چگونه این سیاست باید در جامعه پیاده شود، بر عهده یک سیاستمدار و عالم سیاسی است. فلسفه می تواند در روشن شدن مبانی تفکر اقتصادی و برخی شاخص های اقتصادی دخالت کند اما شکل اقتصاد و عناصر آن در حوزه اجرا، کار افراد دیگری است.

فلسفه معاصر و امروز جهان تا چه حد تمایل به توسعه داشته و توسعه خواه است؟

واقعیت آن است که تأکید فلسفه های غربی غالباً بر عقلانیت ابزاری است. این فلسفه ها به دنبال مقاصد ملموس پراگماتیستی هستند. پراگماتیست ها اهمیت زیادی برای توسعه قائل هستند. گرچه ممکن است در تأکید بر جوانب آن دارای تفاوت هایی باشند و مثلاً برخی بر جوانب سیاسی یا فرهنگی و برخی دیگر بر جوانب دیگر توسعه تأکید داشته باشند اما فلسفه اسلامی به این معنا، هیچ حرفی درباره توسعه ندارد. مهم ترین وجه نگاه فیلسوفان اسلامی این است که مسائل عالم را بر اساس نگرش فلسفی، اعم از تجربه و عالم شهود می بینند و قرار می دهند و لذا دامنه فعالیت را از حیطه تجربه صرف درمی آورند.

شما به نقش فلسفه در اصلاح مبانی توسعه اشاره نمودید و البته تأکید کردید که عمده اشکال کار ما، در گیر شدن بیش از حد در مباحث نظری است. برخی معتقدند این حالت ناشی از خصلت خیلی انتزاعی و غیرانضمامی فلسفه و عقلانیت در سنت اسلامی است، در حالی که فلسفه های غربی، رویکرد عینی تر، انضمامی تر و ملموس تری دارند. شما با این موضوع

در هر صورت، مجموعه اینها ما را به سمتی می برد که بفهمیم الگوی ما، دارای طرز تفکر خاصی است که آن طرز تفکر، توسعه ای را معنی و مشخص می کند. در برخی مواقع، ارائه مثال کارگشایتر از بحث نظری است. فرض کنید در یک الگوی توسعه اقتصادی، بر نشاط کاری تأکید می شود و بنابراین کاهش کار مفید، در هر شرایطی به شدت مانع تحقق توسعه خواهد بود. در چنین الگویی مثلاً روزه گرفتن از آن جهت که ممکن است کارایی فرد را تنزل دهد، بی معنی خواهد بود و جایگاهی ندارد. در صورتی که در توسعه مدنظر ما، روزه گرفتن یک کار واجب است، چرا؟ چون ما توسعه را طور دیگری می بینیم که در آن، در کنار پیشرفت اقتصادی، بر جوانب معنوی و بالایش روحی هم تأکید می شود. طبیعاً به دلیل تفاوت نگاه، توسعه ما با توسعه های دیگر متفاوت خواهد بود. یا به عنوان مثال ممکن است در الگوی توسعه یک کشور، اصل بر منافع ملی اقتصادی و درآمد بیشتر و رفاه شهروندان باشد و استقلال، موضوعیت چندانی در این الگو نداشته باشد - چنان که برخی کشورها چنین وضعیتی دارند - در حالی که در توسعه ما این معیار استقلال و عزت ملی اهمیت بسیار ویژه ای دارد. بنابراین مسأله به تفاوت نگاه و اولویت بندی شاخص ها، بستگی زیادی دارد.

شما به تأثیر و دخالت فلسفه بر توسعه، در حوزه هایی چون نقد و اصلاح مفاهیم توسعه، باز کردن آن مفاهیم و جهت دادن به توسعه اشاره کردید. غیر از این موارد، آیا فلسفه دخالت پیشینی در کلیت توسعه هم دارد و به تعبیری آیا می توان، فلسفه را مقدم بر توسعه فرض کرد؟

تقدم فلسفه بر توسعه از باب همین مسائلی بود که عرض کردم: باز کردن مفاهیم، روشن کردن اقتضائات و پیش فرض های این مفاهیم و بحث از جهت گیری توسعه و تشخیص شاخص ها، فلسفه می تواند چنین کارهایی بکند